

وارونه گوئی هایِ رفسنجانی را وارونه باید خواند!

پیش از این بارها گفته ام که تصمیم گیرنده و جانیِ کبیر و اصلی درایران رفسنجانی ست – بی آنکه این گفته باری از دوشِ جانیِ دیگر (خامنه ای) بردارد . خامنه ای ابله ، " رهبری " ست که می خواهد داده های ۱۴۰۰ سالِ پیش را درایرانِ امروز پیاده کند و بنوعی می توان گفت که درگفته هایِ احمقانه اش " صادق " است . اما رفسنجانی – علیرغم عبا وعباده اش – ، مارمولک و سیاستمداری ست که چهار دست و پایِ " ماکیاول " را از پس و پیش بسختی بسته است . شاگردِ کوچکِ خمینی (که خود قهار ماکیاولی بود) ، بعدها به نوعی استادِ " استاد " شد و خمینی بدونِ نظرِ او حتی آب هم نمی خورد!

خامنه ای هرآنچه که در کلهء پوک دارد ، " صادقانه " ، به زبان می آورد . اما رفسنجانی آنگاه که چاله دهانش را باز می کند ، درست آن می گوید که به آن اعتقاد ندارد و این را به سیاستمداران و تصمیم گیرانِ " غرب " هم رسانده است و آنها به خوبی می دانند که می خواهد " خام خر کننده ملتش " باشد (که ابدًا خام و خر نیستند) و با وارونه خوانیِ گفته هایش ، پی به " پیامِ رهبرانِ ایران " می برند .

نگاهی کنیم به این :

خبرگزاری دانشجویان ایران – تهران

سرویس سیاسی – خارجی

رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در گفت وگو با شبکه ی خبری الجزیره با سوالات خبرنگار این شبکه ی خبری عربی زبان پاسخ داد.

به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران متن کامل این مصاحبه که بصورت سوال و جواب تنظیم شده است؛ به شرح زیر می باشد:

و با وارونه خوانی پاسخ هایش بیا بیم حقایق را :

سوال:

آقای رفسنجانی اگر سخن خود را از تحولات عراق آغاز کنیم و شما آن را چگونه ارزیابی می کنید؟

من نگرانم از وضعی که در عراق پیش آمده [...] حقیقتاً یک فاجعه پیش آمده

یعنی : خوشحالم از وضعِ پیش آمده وازاین بهتر نمیشد .

اگر [آمریکائی ها] فکر می کنند که در عراق می توانند افراد دست نشانده ای پیدا کنند که عراقی باشند، اما فرمان آمریکا را ببرند این هم خیال خامی است.

یعنی نگران نباشند ، حتما پیدا خواهند کرد .

[آمریکا] باید ابتکار کند، که آمریکا نشان داده است اهل ابتکار نیست.

یعنی که هستند .

به کسانی که [...] درعراق] دوست ما هستند می توانیم نصیحت بکنیم که کمک کنند وضع از این بدتر نشود. اوضاع از دست نرود. به شکلی قابل حل باقی بماند برای مدت دیگری که ممکن بشود. از این کارها می توانیم بکنیم.

یعنی اگر با ما راه نیائید ، درست عکس اینها را خواهیم کرد .

این که ما نمی خواهیم آمریکا در عراق بماند، این درست است. ما قطعاً نمی خواهیم در عراق شرايطی باشد که آمریکایی ها آنجا تشویق بشوند که حضور داشته باشند.

اما فعلاً بد نیست که بمانند .

ما فکر می کردیم که آقای حکیم برای مردم عراق می توانند مفید باشند

اما نبود .

قطعاً آقای حکیم مخالف حضور آمریکا در عراق بود و ایشان حتماً مسایل منطقه را مساله فلسطین، لبنان، مسایل عراق و افغانستان را اینها را مثل ما تحلیل می کردند.

پدر سگ تا پایش را از ایران بیرون گذاشت ، دیگر مثلِ ما فکر نمی کرد !

سوال:

آقای رفسنجانی نیروهای آمریکا سابقاً فقط در آبهای خلیج مستقر بودند، اما اکنون در عراق و افغانستان و حتی آسیا میانه مستقر شده اند؛ آیا شما از این نیروهای آمریکایی نگران نیستید؟

-اصلا نمی ترسیم. ما فکر می کنیم آمریکاییها الان در محاصره ایران هستند.
یعنی واقعا در محاصره هستیم .

ما چرا باید بترسیم.

یعنی شلوار مانرا واقعا خراب کرده ایم !

این گونه نیست که همیشه بترسیم که حالا آمریکا این جاست یا آنجا
یعنی : پیش از این هم گفته ام که به " ترِ کمون " افتاده ایم .
آمریکا ما را می شناسد یادتان هست اواخر جنگ که دست ما هم خالی بود، آمریکا در خلیج
فارس هر عملیاتی علیه ما کرد، جوابش را همانجا دید. حتی بدتر از آن را هم دید.

اینجا دیگر ، به نوعی ، وارونه وارونه گوئی می کند : از یادتان نرود که چقدر از شماها را در
لبنان و جاهای دیگر با انفجار بمب ها که نکشتیم! هر چه که دلتان می خواهد از ما بخواهید ،
اما از حکومت مان بپردازید که برای در حکومت ماندن به ملت خودمان رحم نخواهیم تاچه
برسد به شما .

علی ای حال، دیوانگی قدرتمندان مستبد، همیشه قابل توجه هست یک وقتی امام(ره)
می گفتند که از گاو وحشی باید ترسید چون عقل ندارد، شاخ هم دارد. یک وقت ممکن است
مزاحم بشود.

خداکند همچنین روزی پیش نیاید .

اسرائیل اگر دیوانگی بکند آن چنان ضربه ای از ایران می بیند که برای سالها دیگر فراموش
نمی تواند بکند.

واقعا ترسمان است که اسرائیل دست به چنین دیوانگی ای بزند .

وضع ما الان بهتر از هر زمان دیگری است؛ این طور نیست که از گذشته وضع بدتر باشد، هم
کارهای داخلیمان بیشتره و هم در دنیا الان راهکارهای بهتری در پیش راهمان هست

از وضع مان نپرسید که وحشتناکست !

آنها نمی خواهند ایران این تکنولوژی [اتمی] را داشته باشد؛ بحث اصلی شان در حقیقت این
است و ما هم تصمیم داریم این را داشته باشیم و خواهیم هم داشت؛ کسی نمی تواند جلوی ما

را بگیرد.

نمی خواهند داشته باشیم ، خُب نخواهیم داشت . قضیه حل شد ؟

از این تهدیدها که ما نمی ترسیم چه می توانند کنند؟
هرچه می خواهند بکنند ، بکنند ، اما بگذارند که بمانیم .

آمریکاییها [...] باید به منافع خود و ملت‌هایشان توجه کنند

پس یقیناً ما را رها کنند و منافعِ شان تامین !

ما می‌خواهیم آمریکا شرارت نکنه علیه جمهوری اسلامی

اینجا دیگر وارونه نمی گوید .

سوال: پیش گفته شد که آقای هاشمی رفسنجانی هیاتی را برای گفت‌وگوی سری با آمریکا راهی این کشور کرده است؛ اما مثل این که واشنگتن تمایل یا آمادگی برای انجام این گفت‌وگوها ندارد، آیا شما این چنین خبری را تکذیب یا تایید می‌کنید؟

– کاملاً دروغ است، مخلوق ذهن است و یا مخلوق جنگ روانی است. من الان مسوولیت این کارها را ندارم که کسی را بفرستم و هیچ وقت هم انفرادی اقدام نمی‌کنم؛ اگر بنا باشد رهبری پیش از همه باید در جریان باشند؛ ایشان تصمیم بگیرند؛ نظام باید تصمیم بگیرد؛ آن موقع هم من نباید بفرستم؛ آقای رییس جمهور باید بفرستند. به نظر همین شایعاتی که با اهداف خاص خلق می‌شود قبلاً که رییس جمهور هم بودم هیچ وقت کسی را تعیین نکردم که با آمریکا حرف بزند.

بر پدرِ دروغ گو لعنت !

سوال:

ایران چگونه با آرژانتین برخورد و تعامل خواهد کرد؟

– ما الان تلاشمان این است که مساله را مسالمت آمیز حل کنیم؛ با انگلیس صحبت می‌شود، با آرژانتین صحبت می‌شود، اگر ببینیم که منطقی پشت حرکت آنها نیست، طبعاً ما هم دست خالی این جور نمی‌مانیم؛ یک حرکتی خواهیم داشت.

یعنی رها کنید مارا وماهم هیچ غلطی نخواهیم کرد .

سوال:

چه کاری ممکن است کنید؟

- اگر بگوییم که لو می رود؛ وقتی که کردیم آن موقع معلوم می شود.

یعنی حرفم را جدی نگیرید .

سوال:

آقای رفسنجانی شما به یاد می آورید که در سالهای قبل بسیاری از جناح اصلاح طلب در برابر شما در انتخابات شورای اسلامی ایستادند و اکنون وقتی با برخی از اصلاح طلبان سخن می گوئیم می بینیم پنهانی یا گاهی آشکار پشیمانی خود را از این اقدام ابراز می کنند؛ حال اگر دو جناح اصلاح طلب و محافظه کار از شما بخواهند در انتخابات آینده شرکت کنید و اصرار کنند، قبول خواهید کرد؟

- اولاً این که روزی به من حمله کنند و پشیمان شوند، خیلی برای من تفاوت نمی کند، ما در همه عمرمان مواجه بودیم با دوستان، با دشمنان و مخالفانی؛ این طبیعی است؛ در سطحی که ما هستیم من ترجیح می دهم بعد از دوره ریاست جمهوری این بوده که جوانترها با افکار نو و با انرژی بیشتر، با امید و انگیزه بیشتر بیایند در میدان و آنها کشور را اداره کنند، همیشه بدم می آمد از این که کسانی که انقلاب کردند تا آخر عمر بخواهند در همان مسوولیت هایی که دارند بمانند، از این، قبلاً در دوران جوانی مان این افکار شکل گرفته واقعا آن چیزی که برای من مطلوب است این است که من در همین شغل های حاشیه ای یا کم مسوولیت اینها باشم؛ دیگران اداره کنند کشور را و من هم به آنها کمک کنم؛ هنوز هم دنبال این راه ام. این را درست می دانم، حالا این که یکی خوب و یا بد باشد، باید برای کشور خوب باشد، برای من چه اهمیتی دارد.

سوال:

یعنی این که شما به عنوان نامزد جدید برای ریاست جمهوری شرکت نخواهید کرد؟

- من حتماً، انتخاب اولیه این است که دیگر برنگردم به کارهای اجرایی.

سوال:

مطلقاً؟

- انتخاب اولم است، یعنی همان سیاست را سعی می‌کنم که دیگران جوانترها و افکار جدید بیایند و یک تحولی را بتوانند به وجود بیاورند.

سوال:

ولی اگر از شما خواستند که به منصب ریاست جمهوری برگردید چه؟

- حالا طلب که همیشه می‌شود، باید خودم تشخیص بدهم که لازم هست یا نه، ولی فعلا نظرم این است که دیگران اداره کنند.

دیگر بیشتر از این نمی‌توان وارونه گوئی کرد . چقدر وقیح است !

ول کنم بقیه وارونه گوئی ها و مزخرفاتش را .

۲۸ شهریور ۸۲ / ۱۹ سپتامبر ۰۳



<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030920125607/VaarounehGouiveRafsanjani.pdf>

۲۹ شهریور: وارونه گوئی های رفسنجانی را وارونه باید خواند ! محمد ایل بیگی PDF

شنبه ۲۹ شهریور ۲۰ - ۱۳۸۲ سپتامبر ۲۰۰۳



<http://asre-nou.net/1382/shahrivar/29/m-ilbeigi.html>

محمد ایل بیگی

وارونه گوئی های رفسنجانی را وارونه باید خواند !

پیش از لغو اعدام ، شکنجه را باید لغو کرد

از این گفته های آقای لاریجانی - برادر آن لاریجانی "شومن" و تله ویزونی - ، هیچ شوکه نشدم :

"محمد جواد لاریجانی معاون امور بین الملل قوهی قضاییه در یک اظهار نظر در مورد پرونده زهرا کاظمی، تلاش کرد قتل یک خبرنگار خارجی در زیر شکنجه به دست دادستان و عوامل وی و بعد انتشار خبر دروغ سخته مغزی و متعاقب آن انداختن این جنایت به گردن یک مامور دون پایه وزارت اطلاعات و دادگاهی کردن مامور مزبور را امری عادی و پیش پا افتاده وانمود کند که گویا در همه کشورها رخ می دهد. وی با اشاره به پرونده زهرا کاظمی گفت: "دولت های خارجی نباید از این مساله پیراهن عثمان درست کنند و این مساله ای است که در هر کشوری اتفاق می افتد".

از فرشته گان همیشه به خواب و هرگز هیچ ندیده نباشیم . آیا به صرف مخالف بودن با رژیم به دجال گونه ترین وجهی دجال ، نباید واقعیت ها را ببینیم - حتی اگر گوینده اش دجالی باشد ؟ این دجال ، عین واقعیت (با تفاوت هایی که به آنها خواهیم پرداخت) را گفته است :

کیست که نداند که یکی (از مهمترین ؟) ابزار "اعتراف" گیری ماموران پلیسی/امنیتی ، شکنجه (به شیوه های گوناگون) است ؟ در رژیم های - قربانش بروم ! چون ایران فراوانست و در باصطلاح "دموکراسی" ها (تنها برای عده ای خاص) ، هم بهم چنین !

در این "مهد آزادی" و "حقوق بشر" فرانسه - ، که من زندگی می کنم ، چه و چه و چه ها از خوبترین ها که ندارد - ، اما ... " نه چنانچون آنان چهره گان " ، " نه چنانچون آنان رنگان " خوش نیست و اگر پایت به یکی از کلاتری های هایش بیافتد ، " اشهد " ات را بخوان ! بسیاریا " حوادث " پیش آمده اند و بسیاریا حوادث را " روزنامه نگاران " می دانند و کمترین هایش را می آورند و همین " کمترین " ها می رسانند که آقای لاریجانی حق دارند که بگویند : " عادی " ست .

اما ، اما ... در حکومت ناب قهقرائی اسلامی ، این موارد (مرگ بعد از شکنجه) ، " قاعده " است و در حکومت های غربی " استثناء " . در حکومت اسلامی " اصل " و برای همه گان و در " اینجا " تنها برای " دیگران " ...

اما اصل قضیه :

چه اعدام ها که " مشروعیت " شان بر " اعترافات " (شکنجه ها) ؟ پس اگر واقعا مخالف اعدام هستیم ، ابتدا باید لغو هر شکنجه را خواستار شویم .

۱۶ مهر ۸۲ / ۸ اکتبر ۰۳



<http://www.roshangari.net/archive/ilbeygi/shekanjeh.html>



جمعه ۱۸ مهر ۱۳۸۲ - ۱۰ اکتبر ۲۰۰۳

<http://www.asre-nou.net/1382/mehr/17/Shekanjeh.pdf>

گزینشی بهتر از " شیرین عبادی " برای " صلحِ نوبل " وجود نداشت

پیش از این ، هرساله ، توجه ام به این بود که جایزهء " صلحِ نوبل " را به که می دهند - همین ونه بیشتر ! اما امسال دلشورهء عجیبی داشتم . به خاطر دونامِ مطرح شده : اول ، ژاک شیراک (رئیسِ جمهورِ فرانسه) که اداهای " صلح خواهانه " را ، در پیش و پس از جنگِ عراق (به مسعمره کشیدنِ عراق توسطِ آمریکا) ، بازی می کرد و در می آورد و بیان نمی کرد که اداها تنها برای اینست که آمریکا ، نه تنها سهمی از " غنائمِ جنگی " به فرانسه اختصاص نمی دهد که ، بل حتی " دست آوردها " ی پیشین (از جمله فروشِ اسلحه به " ضدام " که در جنگ بر علیه ایران فراوان به کار رفتند) را از حلقومش در آوردند . و چون " سیاستمداران " غربی ، بخشا " درصد بگیرند " ، پس از دو جهت بازنده بود ...

نفرِ دوم که به زادگاهم وابسته است . زادگاهی که هرچه می کنم مهرش را از دلم بردارم و مردمش را فراموش کنم ومثلِ " آدم " زندگیِ بی دغدغه داشته باشم ، نمی توانم و نمی توانم و خارج از قدرتِ منست ...

حتما متوجه شده اید که از " هاشم آجاجری " (که نمی فهمم چرا " غ " را به " ق " تبدیل می کنند - می ترسند که دیگران " خواجه " اش بگیرند !؟) دارم می گویم ... آجاجری می گویند که از وفادارانِ " امام " بود و از کسانی که جوانی اش را فدای " حکومتِ از اول ولایتِ فقیه " کرد ؛ در جنگ گویا یک پا (دست ؟) از دست داد و افرادی از خانواده اش و حرفهائی در همدان زده است که یارانِ پیشینش (آخوندها) را خوش نیامده است و به زندانش انداختند ؛ از رهبرانِ " سازمانِ مجاهدینِ انقلابِ اسلامی " است (همانهایی که جنایت ها در ابتدایِ برسرِ کار آمدنِ این رژیم کرده اند و حالا گویا شده اند " اصلاح طلب " و " آزادیخواه " ! . شاید که پشیمان است و هرگز نباید راه برگشت اش را بست . اما ، هنوز خود را مقید به ایده آل هایِ " جمهوریِ اسلامی " می داند و هرگز خواستارِ یک جمهوری به تمام عیار لائیک نشده است . .. شاید روزی از ما شود - که مبارک باد ! اما هنوز از ما نیست ... انتخابِ او می توانست این معنی را بدهد که عربیان ، " جمهوریِ اسلامی خود " را انتخاب کرده اند ...

... واما " شیرین عبادی " از ماست : لائیک است ، جمهوریخواه اصیل است ؛ انسان ستیز نیست ؛ برای حقوق ما بشریان ارزش قائل است ... و از همه مهمتر ، زنی ست که به دفاع از حقوق زنان - و بویژه کودکان - ، برخاسته است ؛ بیان کاملی ست از ایران و ایرانیِ امروز : نه شاه و نه شیخ ، تنها جمهوری ...

عربیان تاکنون ستم های بیشماری بر ما روا داشته اند و این از نادر ترین مواردیست که " هدیه " ای برایمان می فرستند . از آنان سپاسگزار باید باشیم و امید که با صداقت تمام آمده اند .

۱۸ مهر ۸۲ / ۱۰ اکتبر ۰۳



۱۵:۵۹ ۲۰۰۳,۱۰,۱۰

<http://www.roshangari.net/autosite/sitedata/20031010155952/20031010155952.html>



جمعه ۱۸ مهر ۱۳۸۲ - ۱۰ اکتبر ۲۰۰۳

<http://www.asre-nou.net/1382/mehr/18/m-milbeigi.html>

چه لبخندی غمبار ...

به : شیرین عبادی



سر از پا نمی شناسم
نگاهت می کنم :
چه لبخندی
چه لبخندی...
و چه غمی در نگاه .

چقدر دلم می خواست
– می خواهد –
که چنانچون تو بودم ؛
در ایران می ماندم
تمام دردها و بارهای دنیا را
بر دوشهای بی توانم حس می کردم
و می ماندم
می ماندم
می ماندم ...

چون تو
استوار .



و باز نگاهت می کنم
- ای درد کشیده - ؛
چه لبخندی
چه لبخندی ...
- و چه غمی در نگاه .

۱۸ مهر ۸۲ / ۱۰ اکتبر ۰۳



<http://www.roshangari.net/archive/ilbeygi/Ebadi.pdf>



جمعه ۱۸ مهر ۱۳۸۲ - ۱۰ اکتبر ۲۰۰۳

<http://www.asre-nou.net/1382/mehr/18/m-ilbeigi1.html>

خوشیم از گزینش خانم عبادی...اما رئیس جمهور شدن نشان حرف دیگریست

دوست ارجمند و هرگز ندیده ام ، آقای هادی شمس حائری ، در نوشته ای احساسی و عقلانی ، پیشنهاد داده اند که "خانم شیرین عبادی" رئیس جمهور آینده ایران شوند و به نوعی ، شخصیت آلترناتیو آینده - چرا که بزعم ایشان ، امروزه روز، اپوزیسیون لائیک هیچ شخصیت کاریسماتیک دیگری ، بجز خانم عبادی ندارد ...

دوستِ خوبم ! خوشحال بودن و در پوستِ خود ننگنچیدن از گزینش ایشان یک چیز ... و سریع السیر انتخاب کردنِ شان به ریاستِ جمهوری ... چیزِ دیگریست . باید دید:

۱- بعد از بردنِ جایزهء " نوبلِ صلح " ، همان خواهند بود که امروز هستند - از خوبترین ها ؛

۲- آیا خیال دارند بیش از پیش " جمهوری اسلامی " را رسوا سازند و یا آنکه به خوب کرده هایِ پیش از اینِ خویش بسنده خواهند کرد ؛

۳- یا همچین " هوسی " - رئیسِ جمهور " شدن - بر سر دارند و یا آنکه دورادور از " مقامی شدن " اند و تنها - چون پیش از این - " خدمت به خلق " شعارِ شان ؛

۴- برفرض که خیالشان باشد که رئیس جمهور شوند (چرا که نه ؟ حتما یکی از انتخاب هایِ خوب خواهد بود) اما باید دید که برنامه ای ، هدفی ، چشم اندازی از آیندهء ایران دارند یا نه ؟ همین طوری " الله بختکی " که نمی شود انتخاب کرد و خوش باورانه - یا خام خیالانه - به خود گفت : " فرشته آمده ، دیو خواهد رفت ! " این امتحان را یک بار با خمینی کردیم و برایِ هفت پشت جدمان بس است . انتخاب باید از رویِ برنامهء مشخص باشد و آگاهی از خواسته هایِ بروشنی اعلام شده .

۵- گویا مردمِ ایران را فراموش کرده اید . آنها چه می خواهند ؟ تصمیم گیرانند - نه ؟

۶- فراموش نکنید که " حکومتی " هنوز با " جناح " هایش در ایران است و تمامِ اهرمهایِ قدرت را - تقسمانه - ، در دست . برخوردِ شان چگونه خواهد بود ؟

۷- " جو " بین المللی - خارجکی - را باید فراموش کرد ؟

۸- ...

دوستِ ارجمندم ! بلافاصله بعد از باخبر شدن از گزینشِ خانمِ عبادی نوشتم که " انتخابی بهترین از این وجود نداشت " و بی هیچ شرم و حیا گفتم که خوشحالم که " آغاجری " انتخاب نشد . خیال می کنید که اگر او انتخاب می شد ، " اخ و تف " می انداختم ؟ حتما که نه ! حتی انتخاب او هم بر سرنوشتِ ما تاثیر می گذاشت . مهم ، انتخاب یک ایرانیِ کم و بیش مخالفِ این رژیمِ جانوری بود و اگر فرضا از منِ بی سروپا نظر می خواستند ، می گفتم : " ناصر زرافشان بهتر است ! " . خدا را شکر که از من نظر نخواستند و یکی از بهترین ها را انتخاب کردند . اما " این یکی از بهترین ها " می خواهد و یا می تواند رئیس جمهور شود ... این حرفِ دیگری ست .

۱۹ مهر ۸۲ / ۱۱ اکتبر ۰۳



۲۲:۴۱ ۲۰۰۳, ۱۰, ۱۱

<http://www.roshangari.net/autosite/sitedata/20031011224127/20031011224127.html>

شود آیا خانم عبادی ، همچون در خارج ، بی حجاب به ایران بروید ؟

در این چند روزه ، بر "مسلمان" بودنِ تان تاکیدهای فراوان کرده اید - از حداقل و کوچکترین حقوقِ تان ست و کسی (لااقل مرا) حقِ حرفی در این نیست که نیست . و اضافه فرموده اید که "اسلام مغایرتی با حقوقِ بشر ندارد" . که مرا در این ، حرفه‌است - اما فعلا جای بازکردنش نیست و باید پرهیز کرد از جدلهای اینچنانی .

مشکلاتِ زنهای ایرانی بااین رژیمِ حاکم ، یکی دوتا نیست - و حتی ده ها وصدها نیست ؛؛ بل هزارانست . بی شک بسیاری از این مشکلات ، درجه‌ء اهمیتی بسیار بیش از "باحجاب" و "بی حجاب" بودن ، دارند . اما ...

یکی از حقوقِ بشر - وبویژه زنها - ، حقِ انتخابِ پوشش است . شما بهتر از هرکس می دانید که بخشی از زنهای ایرانی (چه "با" و چه "بی" جمهوری اسلامی) می خواهند با حجاب و چادر بمانند و بخشی نه چندان ناچیز هم می خواهند ، بهر صورت که شده است از آن خلاص شوند . چاره‌ء کار چیست ؟ نه آنکه هم آنان مختار ند و هم اینان آزاد ؟

شما خود حقوقدان هستید وبهتر از منی - که حقوقدان نیستم - ، میدانید که در چهارچوبه‌ء یک مملکت و در چهارچوبه‌ء قوانینِ حاکم بر آن (که اکثریتِ مردم به آنها رای داده اند) ، یک سلسله قوانینی هستند که لازم الاجراء اند - حتی اگر به آنها شخصا رای نداده باشیم .

بسیار خُب ! حرفی در این نیست . اما حرفِ براینست که تمامِ نطرسنجی ها و انتخاباتِ سالیانِ اخیر نشان داده اند که اکثریتِ قریب به اتفاقِ مردمِ ایران این حکومت را نمی خواهند و "قوانین" اش را تجاوز به کوچکترین حقوقِ انسانی‌شان می دانند . چگونه با نبودِ مشروعیتِ حکومتی ، می توان برایِ قوانینِ اش مشروعیتِ قائل شد ؟

شما به عنوانِ یک زنِ مسلمان ، انتخاب کرده اید که (لااقل در خارج) بی حجاب باشید و گمان براین ندارم که خواستارِ بی حجابی اجباری باشید . من هم این را نمی خواهم ومطمئنم که بسیاری از زنهایِ ایرانی که از حجاب وازده اند ، دلشان نمی خواهد که "اجبار" در این مورد تصمیم گیرنده باشد - حتی اجبار به بی حجابی .

کیست که منکر این باشد که شما یکی از پابرجاترین مدافع حقوق انسان به طور کلی و به ویژه زنان و کودکان در ایران هستید . امروزه بخشی از زنان ایران که چون شما می اندیشند و با توجه به " وزنهء " جهانی که پیدا کرده اید ، از شما می خواهند حرکتی سمبلیک بنمائید و بعد از حدود دو قرن ، همچون " طاهره قره العین " ، خود باشید و همان کنید که در خارج می کنید : بی حجاب به ایران برگردید ! امکان پذیرست ؟

۲۰ مهر ۸۲ / ۱۲ اکتبر ۰۳



۱۸:۳۵ ۲۰۰۳, ۱۰, ۱۲

<http://www.roshangari.net/autosite/sitedata/20031012183500/20031012183500.html>



پنجشنبه ۲۴ مهر ۱۳۸۱ - ۱۶ اکتبر ۲۰۰۳

<http://www.asre-nou.net/1382/mehr/21/m-ilbeigi.html>

باز هم درباره شیرین عبادی (هنوز برای "تسویه حساب" ها وقت هست!)

کی بود؟ قرن‌ها پیش بود؟ با این حواس پرتی‌هایم، تاریخ دقیق به یادم نیست. می‌توانم به چرخم و بیابم تاریخ دقیق را – کو حوصله! بهر حال، هفته‌گذشته بود. روزش چه اهمیت دارد...

ساعت ۱۳ بود و من جلوی تله ویزیون، اخبار کانال ۲ (دولتی) فرانسه را ضمن "نوش جان فرمایشی" نهار نگاه می‌کردم که یهو این را شنیدم: "شیرین عبادی برنده جایزه نوبل صلح". باورتان شاید نشود، اما عین حقیقت است: نهار خاک برسری را ول کردم و فوراً خودم را به کامپیوتر خاک برسری تر از نهارم رساندم (چرا "خاک برسری"؟ رابطه اش با "عهدبوق" بیشتر است تا با "عهد جدید" – عمرش را چون من کرده است و چنانچه من خرفت، که برای فهم یک مطلب، به جای یک دقیقه، دوساعت می‌گذارم، او برای لچ کردن با من، به جای یک دقیقه، دوساعت و نیم می‌گذارد تا مطلبی را آماده برای چاپ و فرستادن کند). تا ساعت ۳، ۳ و نیم بعداز ظهر طول کشید که تا آن مطلب ۱۰، ۲۰ سطری را آماده فرستادن کنم. راستی عنوانش چه بود؟ چیزی در حد "بهتر از عبادی کسی مستحق نبود..."

فرستادم برای "عصرنو" (که "روزانه" شدنهایش همیشه به فردا و پس فرداها وابسته است) و "روشنگری". همین‌ها و فقط همین‌ها – طبق معمول.

وبعد بود که سری زدم به تارنماها. تا آن لحظه تنها دوتن در باره این مسئله نوشته بودند: ۱- حسین باقرزاده؛ ۲- نیلوفر بیضائی (که تارنمائی که مرا قدرتمندانه "ممنوع القلم" کرده است، آنها را منتشر کرده بود) و من سومین نفر بودم – یعنی بر سکوی افتخار!

... واما می‌دانید؟ از عجایب روزگار: شباهت‌هایی عجیبی بود در نوشته‌های من با نوشته "نیلوفر بیضائی". در این هیچ شکی نیست که او نوشته اش را پیش از من فرستاده بود (و بی شک پیش از من آگاه از خبر بود: من "دوزاری" ام – طبق معمول

– ، دیر می اقتد !) ، یعنی چه ؟ " نوشته دزدی " کردم و " کپی برداری "؟ چیزی در ادبیات وجود دارد که آنرا " توارد" می نامند – اینجوری ترجمه اش کنم : همزمانیِ فکری . به هرچه که ایمان دارید و ندارید سوگند : توارد بود و تنها همین – هنوز به اینجا نرسیده ام که بدزدم ...

و بعدها " میرزا محمدخان " ، " آشیخ جلال " و ... و ... و نوشته و پیام فرستادند . در ابتدا همه موافق ... اما هرچه خانم عبادی بیشتر مصاحبه کرد و گفت ، مخالفینی پیدا ... طیفِ مجاهدین (همه شانرا قاطی می کنم : با " دیدگاه " و بی دیدگاه) از اول دنبال بهانه و ایرادگیری ... "ماوراء راستان " و " ماوراء چپان " هم به هم چنین (در " دو ابرو " بگویم که امروز " روشنگری " ، یکی از این نوشته ها را در " مقالات رسیده " آورد و بعد " دزدانه " برداشت – افسوس !) .

اصل را این می دانم که یک ایرانی یکی از مهمترین – و درعینِ حال پُرانتقاداترین – جایزه های بین المللی را از آن خود کرده است . کمی درنگ کنیم : نه چندان خوبی ها از او بگوئیم و نه چندان بدی ها . لختی درنگ تا بدانیم با چه کسی سرو کار داریم . من شکی ندارم که شیرین عبادی پس از " نوبل " همان نخواهد بود که پیش از این بوده است – امید که هزاران بهتر . تنها این را به گویم که : انتظارم براین بود که روسری از سر بردارد و تنها با این ژست سالها مبارزات مردم ایران را به جلو می برد و رژیم با توجه به " وزنه " اش نمی توانست کاری بکند – نکرد ؛ افسوس !

۲۳ مهر ۸۲ / ۱۵ اکتبر ۰۳



<http://www.roshangari.net/archive/ilbeygi/BaazHamEbadi.html>

باز هم درباره عبادی (جوانی کجائی که یادت بخیر !)

روالِ همیشگی ام این بود که درنوشتن : انسان نویسم که می اندیشم و نه انسان که "بابِ میل" (سیاستمداران و با سبک و سنگین کردنِ واژه ها و حتی ویرگول ها - و به غیز از این اگر می بود مایه نگرانی ؛ بوئی از سیاست و سیاست مداری نبرده ام) . قصد و غرضم تنها این : بگویم هرآنچه که دلِ تنگم می خواهد و هرگز براین گمان نداشتم که گفته هایم " عینِ واقعیت و حقیقت " اند . می نویسم انسان که " در لحظه " می اندیشم (و " این " لحظه و " آن " لحظه همیشه یکی نیست - ترسم از گفتنِ این نیست) . نمی نویسم از بهرِ " جاه و مقام " و نمی نویسم از بهرِ جمع کردنِ " هورا گویان " و یا " فحاشان " و نمی نویسم که " ردی " بگذارم (" سگ " یا " خر " کی باشم؟!) و آنچنان با تنهائی " خو " گرفته ام که حتی بدنبالِ " دوست جمع کردن " هم نیستم . کیست که بدنبالِ " دشمن تراشی " باشد - مگر آنکه " پاره سنگِ عَقْلانه " داشته باشد . پس به دنبالِ " دشمن یابی " هم نیستم و اگر دلشان می خواهد ، با سایه ام این و آن کنند، که بفرمایند - نوشِ جان !

بسیار می خوانم از " دلِ تنگی گوئی " ها یِ دیگران و همه را " هضم " می کنم و هیچ نمی گویم - مگر آنکه در ستیز باشند با " دلِ تنگی " هایم - حقم نیست ؟

منهم زمانی جوان بودم و نیمچه شور و شری داشتم . در عصرِ جوانیم ، می بایست همه چیز را یا سیاه دید و یا سفید ؛ یا می بایست سوزانده شویم و یا می سوزانیم ؛ یا مرگ و یا مرگ ! و زندگی در میانِ اینها ؟ یا نمی دادنده مان و یا نمی خواستیمش ! از بس همه چیز را از بین برده بودند و یا می بردند که ماهم نیم کاره کارهاشانرا تمام می کردیم : خالی کنیم جهانرا از همه چیز ! اگر خیال دارید نابود کنید همه چیز را ، ماهم اینجائیم برای مدد رسانی . و چنین شد که وحشتِ تاریخ به وجود آمد : جمهوریِ اسلامی . آه که از بدگوناگونه هایِ ساده لوحیم ! جمهوری ؟ قاه قاه !

اگر احمق نبودم و " عاقلانه " عاقل بودم، هرگز پایم را فراتر از گلیم ام نمی گذاشتم و واردِ " معقولاتی " (نامعقولاتی ؟) که مَخْتَصّ " تشکیلاتی " هاست نمی شدم . چه معنی دارد که هم پروپاچه خونخوارانِ عمامه بسر را بگیرم ، هم سلطنت طلبان را و

هم توده ای و اکثریتی و اقلیتی ها و هم خاتمی و حجاریان و "اصلاح طلبان" را و ... و ... و هم "ماوراء راستان" و هم "ماوراء چپان" را . پس حقِ شان نیست که بپرسند که در کجایِ این جهانم ؟ و در جوابم به گویم : درهمه جا و هیچ جا - لااقل نه در آنجاهائی که شماها هستید - یا می خواهید مرا بگذارید .

... و امشب - بی آنکه بخواهم ؟ - ، دارم می رویم به سویِ یافتنِ "دوستانِ" جدید ؛ "چپ اندر چپ روان" - همانهایی که زمانی افتخارم بود از "آنان" باشم . اما پیشاپیش بگویم :

منهم چون آنان از موضع گیری هایِ چند روزِ اخیرِ شیرین عبادی "شوکه" شده ام و سرگیجه گیر ... که بگذریم (فعلا !) ...

و اما اینان - که نام نمی برم - ، هنوز - علیرغمِ هم سن و سال (و شاید بیش) بودنِ شان ، "پیرانه جوان" اند ؛ یعنی پایه سن گذاشته اند و هنوز افکارِ پیرانه جوانی هایشانرا دارند و خوشند که بگویند که "حرفِ زن - مردانه یکی ست" . علیرغمِ تمامِ شعارهایشان ، از تحول و "انقلاب در خود" گریزانند و به همین خاطر موردِ تمسخرِ جوانانِ امروز که روزی خود چنانچونِ آنان بودند . به جز سیاهی هیچ نمی بینند - و نه حتی خاکستری - تا چه رسد به سفید . در دنیایِ قدیمیِ به قولِ خودشان "متحول" خوشند و پا از آن بیرون هرگز نخواهند گذاشت که "بیرون رفته گان" خائنند و خائن !

۲۵ مهر ۱۷/۸۲ اکتبر ۰۳



<http://www.roshangari.net/archive/ilbeygi/javani.html>



شنبه ۳ آبان ۱۳۸۱ - ۲۵ اکتبر ۲۰۰۳

<http://www.asre-nou.net/1382/aban/2/m-ilbeygi.html>

گند پاشیده اند به همه جا - حتی به آینه !

می نگرَم خود را در آینه

چهره ام پاک نمی نمایاند:

پاکم

- می دانم - ؛

آینه پاک نیست

چرک چرکانست .

(گند پاشیده اند به همه جا

- حتی به آینه !)

اگر مَحْصُورَم

نه آنکه نمی خواستم دری

یا پنجره ای بسازم ؛

به چهار دیواری سیاهم انداخته اند .

اگر له له می زنم از تشنگی

نه آنکه به دنبال آب نبودم ؛

تمام چشمه ها را کور کرده اند .

اگر نفرتم است از اینان

نه آنکه عشق را فرا نگرفته ام

نه آنکه از دوست داشتن تن می زنم ؛

- به جز کین هیچ نکاشته اند .

نگاه می کنم به آینه

(به انسان) :

خوب نگاه کنید : چشم هاشان به چوبه های
دار ست و تیرباران ها .



و تمام فکر و ذکرشان

– گویا –

به نجاست است

اما :

از ناپاکترین ناپاکانند .

نگاه می کنم به چهار دیواری ام :

– هیچ مان حق به هوا

(در و پنجره) نیست ؟

کجائی ، کجائی

پارچِ آبی از چشمهء زلال
(شمر و یزدانید در این قرن) ؟

وعشق ... ناجیِ مان باش !

×

" الله اکبر "

" الله اکبر " ...

چه به گیر ایم

و با که ها در گیر ایم !

۲۷ مهر ۸۲ / ۱۹ اکتبر ۰۳



<http://www.roshangari.net/archive/ilbeygi/Daar.pdf>



شنبه ۳ آبان ۱۳۸۱ - ۲۵ اکتبر ۲۰۰۳

<http://www.asre-nou.net/1382/aban/2/ilbeigi.pdf>

آقای خلیل رستمخانی! در رفتن "روشنک داریوش" به ماتم نشسته ام.

همین بعد از ظهری از طریق "روشنگری" (به نقل از "ایسنا") باخبر شدم از رفتن "روشنک داریوش" همسر تان. متأسفانه من او را نشناختم و تاکنون موفق نشده ام که ترجمه هایش را بخوانم. اما از نوجوانی تمام ترجمه های پدرش (پرویز داریوش - ازبهترین و قدیمی ترین مترجمان ایرانی) را خوانده ام و لذت ها برده ام.

شما مرا نمی شناسید. اما می دانم که شما و روشنک از یاران فریدون (بهرام) بودید. آیا تنها به خاطر این "آشنائی" به ماتم نشسته ام؟ نیاز است که به گویم: "تنها بدین خاطر نه". چند ماهی پیش، وقتی که "روشنک" به جلسه ای در لندن برای سخنرانی دعوت شده بود، در نامه ای نوشت که در آن بیشتر از پسر تان و شما می گفت، تا از خودی که سخنان و دردانه با سرطان در مبارزه نابرابر بود - درست به همان گونه که شما و ما با این "سرطان ولایت فقیه" در جنگی نابرابریم. من نمی دانم آیا هنوز در زندانید یا آنکه به شما "اجازه" دادند که در آخرین لحظات با او و پسر تان باشید. و حالا که او رفته است، آیا اینان (از جمله "رهبر معظم" - که همیشه دم از غیرت می زند!)، آنقدر "غیرت" دارند که بگذارند تا شما با پسر نوجوان تان باشید.

برای من همیشه ناگوار بود که تنها از زندانیان سیاسی "اصلاح طلب" که تعدادی نه چندان کم شان خود از زندان اندازها و زندانیان ها بودند (حتی نشریات و تارنماهای باصطلاح "چپ") سخن می گویند و هرگز از کسانی چون شما و "سعید صدر" و دیگرانی و دیگرانی و... و... و دیگرانی که هیچ از راسته اینان نبودند، سخن نمی گویند. گویا "چپ ما" هم بدنبال تقسیم ارث و میراث است. این "چپ" های مان یکباره، گوئیا، از مسلمانان "خوب چهره" شده اند و به جای سخن گفتن از اعتصاب غذا، دم از "روزه سیاسی" می زنند - و حتی آنرا در گیومه هم نمی آورند. اینان، گوئیا، گمان براین دارند که در ایران تنها "اصلاح طلب" مسلمان و پادوها و شریک به جرم این همین رژیم در زندان داریم و دیگر هیچ!

چقدر دلم می خواست که با شما و با پسر تان بودم و کارکی می کردم که شاید از بارتان کمکی کاسته شود.

۱۲ آبان ۸۲ / ۳ نوامبر ۰۳



۲۳:۳۲ ۲۰۰۳/۱۱/۰۴

<http://www.roshangari.net/autosite/sitedata/20031104233253/20031104233253.html>



سه شنبه ۱۳ آبان ۱۳۸۲ - ۴ نوامبر ۲۰۰۳

<http://www.asre-nou.net/1382/aban/13/m-ilbeigi.html>